

تجربه اولین شورای شهر تهران استراتژی درست، معقول کردن مطالبات سخت

گفت و گو با سعید حجاریان
مهدی غنی

بودند. ما چند منطقه (زون) در پاریس داریم، پاریس ۱، پاریس ۲ و... همسر رئیس شورای شهر پاریس، ایرانی بود. من به مناسبتی با او آشنا شدم و اطلاعات کاملی از ایشان گرفتم که آنجا چه طور اداره می‌شود. در فرانسه بعد از انقلاب کبیر و بعد از اعلام جمهوریت، شوراها پا گرفته و قدرتمند شدند. یعنی ۲۰۰ سال است که آنها شورا دارند. در مقطعی شورای پاریس یا کمون پاریس، دولت تشکیل داد. با وجود این که مارکس و انگلس با آن مخالف بودند، این اولین دولت کارگری بود که تشکیل شد و کمونیست‌ها درباره‌اش کتاب نوشته و از آن تقدیر کرده‌اند.

سوئیس خیلی پیشرفته‌تر از دیگر کشورها بود. در این کشور کوچک چهارنژاد وجود دارد: ایتالیایی، آلمانی، فرانسوی و یک قوم محلی که زبانشان با بقیه فرق دارد.

دولت‌های محلی یا کانتون‌ها اختیارات زیادی دارند، حتی اختیار مهاجرپذیری. یعنی تا دولت محلی مهاجرین را قبول نکند، دولت مرکزی نمی‌تواند تصمیم بگیرد. در آنجا همه کارهایشان با فراندوم انجام می‌شود. در آنجا مشاهده کردم که کانتون کوچکی همه‌پرسی اینترنتی می‌کرد. پرسش همه‌پرسی این بود که آیا کسی که بیشتر از یک سطل، زباله تولید می‌کند مالیات سطل دوم را بدهد یا نه؟

در ایام فجر سال ۷۷ و پیش از تشکیل شورای شهر تهران، به دعوت انجمن دانشجویان مقیم انگلیس به لندن رفتم. به سفیر ایران در آنجا گفتم چند تا از اعضای شورای شهر (city council) را می‌خواهم ببینم و با طرز کارشان آشنا شوم و با چند حزب هم صحبت کنم تا رابطه آنها را با شورای شهر ببینم. او هم ارتباط گرفت و وقت گذاشت و رفتم با چند تن از اعضای این شوراها صحبت کردم و با کارکردشان آشنا شدم. برای شما جالب خواهد بود که بدانید یکی از انجمن‌های مدنی آنجا مربوط به گداها معروف به "homeless" ها بود. این بی‌خانمان‌ها معمولاً فقط یک کیسه خواب داشتند و یک سگ و یک گیتار، شب‌ها را در معابر عمومی مثل متروها یا جاهای دیگر می‌خوابیدند و گیتار می‌زدند و برای زندگی روزمره‌شان پولی می‌گرفتند. اما همین‌ها برای خودشان انجمن و اتحادیه و نشریه داشتند. اسم نشریه‌شان

یک نظریه در آسیب‌شناسی شوراها، این است که تشکیل شوراها یک حرکت چپ‌روانه بوده است. با توجه به این که ۲۰ سال اجرای این پروژه معطل مانده و سیستمی متمرکز شکل گرفته بود و زمینه فرهنگی کارشورا هم فراهم نشده بود، تشکیل شوراها به آن صورت گسترده، با بستر اجتماعی ناهمگونی روبه‌رو بود و جانی افتاد، شما چه نظری در این زمینه دارید؟ یکی از اصول برنامه اولیه آقای خاتمی پرکردن ظرفیت‌های معطل مانده قانون اساسی بود. بعضی اصول مثل رنگ پرچم یا سرود ملی در عرض یک ماه قابل تحقق و دسترسی است. اما بعضی اصول مثل رفع تبعیض در کلیه سطوح تدریجی الوصول است. رفع تبعیض معلوم نیست کی به پایان می‌رسد و بی‌انتهاست. هر زمان را در نظر بگیریم باز مواردی هست که تبعیض باشد و این اصل موضوعیت داشته باشد.



اصل تشکیل شوراها به لحاظ قالب در کوتاه مدت قابل اجرا بود. اما مظلوم‌فشی، یعنی نهاد مدنی کارآمدی که بتواند کاری انجام دهد، زمان می‌برد. بعد از این که ما انتخاب شدیم، تا نهیم اردیبهشت ۱۳۷۷ که شورا رسماً تشکیل می‌شد، من فرصتی داشتم که بتوانم در این باره قدری دقیق‌تر تحقیق و مطالعه کنم. بیشتر تجربه ترکیه را می‌دانستم. احزاب رفا، فضیلت و حتی درمصر حزبی مثل اخوان المسلمین کارشان را از شورا و

شهرداری شروع کردند. در ترکیه احزاب ابتدا به مردم خدمات رساندند، به طوری که در شهرهای توریستی هم مثل لورسا، ازمیر و حتی ادرنه و آن سوی آب، مرمره، مردم به مسلمان‌ها رأی دادند. حتی لایک‌ها و مارکسیست‌ها و کمالیست‌ها به آنها رأی دادند. می‌گفتند اینها شهر را بهتر اداره می‌کنند. کارایی بیشتری دارند. اینها از این طریق رشد کردند و پارلمان را هم گرفتند و به دولت راه یافتند و قدرت پیدا کردند. کم‌کم گفتند نظامی‌ها باید به پادگان‌شان برگردند؛ چون دولت پادگانی بود. این شعار که "نظامیان باید به پادگان برگردند"، وقتی محقق شد که توانستند کم‌کم جامعه مدنی را چنان قوی کنند که جا برای نظامیان تنگ شد و مجبور شدند به پادگان‌ها برگرداند و می‌دانید که نظامی‌ها دیگر دخالت چندانی در دولت نکردند.

در فرانسه، پاریس شورایی قوی داشت. شورای پاریس ۹۰ نفر

"homeless" بود. خودشان می فروختند و خودشان هم می خریدند. هرکدام ۱۰ پانس بود. نشریه‌شان را خریدم، خبرهای مربوط به خودشان بود. مثلاً فلان جاشام رایگان می دهند، یا شورای شهر در فلان محل جایی تهیه کرده برای بی خانمان‌ها که شب‌ها می‌توانند آنجا بخوابند. یا قوانین مربوط به خودشان، آشنایی با مقررات تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری یا این که کجا می‌شود خوب گدایی کرد. مثلاً با کینگهام (bakinghome) جای خوبی برای گدایی است. هرچه مربوط به کار و حرفه خودشان بود در نشریه‌شان می‌نوشتند. فلان شورا از فلان ساعت به همه سبب‌زمینی پخته می‌دهد، بروید بخورید. یا فلان مؤسسه مبلغی برای گداها گذاشته بروید بگیرید. یا جاهایی که کار هست معرفی کرده بود که بیکارها بروند مشغول شوند.

سفیر ملاقاتی هم با احزاب بزرگ ترتیب داد؛ ادوارد هیت که فکرکنم از حزب کارگر بود، لرد کارینگتون از حزب محافظه کار و یکی هم از حزب لیبرال. با آنها درباره رابطه حزبشان با شورای شهر بحث کردم. گفتند بخشی در حزب داریم که مربوط به انتخابات شوراهاست، تلاش می‌کنیم شهرداری دست ما بیفتد. اساس رقابت شورای شهر بر سر شهرداری بود.

شهرداری زیر نظر شورا بود؟

در آنجا آن موقع شهردار را شورای شهر انتخاب می‌کرد. در پاریس شهردار مستقیم با رأی مردم انتخاب می‌شد. اما در لندن این طور نبود. می‌گفتند پایه اصلی رقابت حزبی در شورای شهر و شهرداری است. مهم این است که شهرداری را چه کسی بگیرد. چون این زمینه‌ای بود برای راه یافتن به پارلمان و قوه مجریه. از آنها پرسیدم پس شهردارها هم حزبی هستند؟ گفتند اول وابسته به حزب هستند اما برای مردم کار می‌کنند. سعی می‌کنند چنان به شهروندان خدمت کنند تا آنها برای پارلمان به حزب پشتیبان او رأی بدهند. در آنجا مسائل در سطوح مختلف در همان سطح حل می‌شود؛ مثلاً مسائل محله در سطح همان محل حل و فصل می‌شود، مسائل شهری را شهردار یا شورای شهر حل می‌کند، مسائل ملی و مشکلات ملی در پارلمان مطرح می‌شود. لذا نماینده‌ها در مسائل محلی و شهری دخالت نمی‌کنند. نماینده دنبال راه‌سازی و پل درست کردن برای مردم شهر نیست. مشکل ما این است که نماینده‌ها چون برخاسته از احزاب نیستند مجبورند خودشان به مسائل مردم منطقه‌شان برسند تا رأی

بیاورند؛ لذا وقتشان صرف کارهای شهرشان می‌شود.

یکی از تنش‌های شورای شهر لندن - که جالب هم بود - دعوی بین لندن و شهرک‌های پیرامونش بود. آنها به من گفتند که شما هم حتماً به این دعوا می‌رسید. این مشکل مهمی است که ما اکنون درگیرش هستیم که همین‌طور هم شد، مثل مشکل تهران با باقرشهر یا اسلام شهر که مشکلی درست شد. علاوه بر این، گفت وگوها، کتاب‌ها و مدارک و نشریاتی را هم که مربوط به مسئله شوراها و مسائل شهری می‌شد تهیه کردم و با خودم به ایران آوردم.

با توجه به تفاوت‌های ما با آنها، تا چه حد تجارب آنها با جامعه ما مناسب است؟

تجربیات آنها با ما خیلی فرق داشت. در جامعه ما سابقه کار شورایی به شکل‌های خاصی وجود داشت. در دوره قاجار و حتی پیش از آن - از زمان صفویه - ما در روستاها نوعی تعاونی محلی داشتیم. اهل محل جمع می‌شدند برای حل مسئله آب و میرآبی. یا "ناطور" [دشت‌بان] تعیین می‌کردند. در روستاهای یکی از مسائل مهم مراتع بود. مرتع نیاز به نگاهبان داشت که مراقبت کند دام‌های ایلات داخل آن نروند و علف‌ها را بخورند. به کسی که مسئول حفظ مرتع بود ناطور می‌گفتند. اهالی آبادی چند نفر را استخدام می‌کردند و به آنها گندم، برنج و چیزی می‌دادند تا مراقب مراتع باشند. زمان درو مردم جمع می‌شدند علفه مراتع را درو کرده و آنها را دسته‌دسته می‌کردند و میان اهالی تقسیم می‌کردند. حتی به پیرزنی که گاو داشت ولی توان کار نداشت می‌دادند. این کارها با همیاری اهالی انجام می‌شد. یا مثلاً ساخت و اداره حمام در روستا یک کار تعاونی بود. لایروبی قنات یک کار مشترک جمعی بود. مادر روستاها انواع "واره" را داریم. اغلب "واره" هادر مورد شیر است. چند نفر که شیر کمی دارند که جیره یک روزشان به تنهایی برای درست کردن ماست و پنیر کافی نیست، با هم قرار می‌گذارند هر روز همه شیرشان را به یک نفر بدهند و هرکس به نوبت از جیره همه استفاده کند. این روش را که نوعی مشارکت جمعی است "واره" می‌گویند. این یک تعاونی محلی و یک کار جمعی ابتدایی بود که در روستاهای ما رواج داشت و هنوز هم دارد.

در شهر هم چنین مشارکت‌هایی وجود داشت. مثلاً شهر سردمدار و محافظ داشت. برای امنیت و دیده‌بانی قلعه کسی را مأمور می‌کردند. یا برای سقایی یا میرآبی و تقسیم آب و نگهداری

معقول کردن مطالبات سخت است.

وقتی به دانشجو بگویم کوتاه

بیاید، بعضی می‌گویند تو آمده‌ای ما

را استحاله کنی، تو عامل هستی.

خون ما پایمال می‌شود. سر قصبه

رفران دوم چقدر به من بد گفتند.

چقدر نامه علیه من نوشتند. هر چه

خواستند به من گفتند.

با توجه به وضعیت بحرانی که با آن

روبه‌رو بودیم، برای اداره امور و سبک

مدیریت شهرداری با دو گرایش در

درون شورا روبه‌رو بودیم. یک گرایش

می‌گفت برای کنترل وضعیت بحرانی

مدیر بحران می‌خواهیم که به سبک

آمرانه اوضاع را جمع‌وجور کند و

سامان بدهد. یک گرایش دیگر

می‌گفت الان وقت دموکراسی است و

باید سبک دموکراتیک را در مدیریت

شهرداری در پیش گرفت

آب انبار کسانی از طرف اهالی مشخص می‌شدند. اینها نوعی مشارکت و کار جمعی بود. آقای جعفر شهری در کتاب تاریخ اجتماعی تهران قدیم این مسائل را شرح داده است. به هر حال در جوامع شرقی هم شورا و مشارکت سابقه تاریخی داشته است.

در روسیه هم این تعاونی‌های روستایی قوی بودند. یک واحد پیوسته بود که به آن "آبشین" می‌گفتند. به گمانم مارکس نامه‌ای به پلخانف دارد که می‌گوید این آبشین‌ها مستعدند که کمون شوند. لنین هم خیال کرده بود که حرف مارکس کاملاً درست است. گفت همه قدرت به دست شوراها باشد و باید شورا درست کنیم. دو شکل جمعی درست کردند؛ کالخوزها که مربوط به روستاها می‌شدند و سالخوزها که به مراکز صنعتی اختصاص داشت. قدرت دست اینها بود. اما به تدریج که حزب متمرکز شد، قدرت و اختیارات را از آنها گرفت.

در ایران پس از انقلاب، تحت تأثیر عوامل مختلف از جمله گرایشات شورایی، مردم شعار می‌دادند "پیام طالقانی شهادت است و شورا" و فضای مردمی انقلاب یک فصل با ۷ بند در قانون اساسی گنجانید. یک اصل نبود بلکه همپای فصل‌های مربوط به قوه مقننه و مجریه و رهبری یک فصل هم به شوراها اختصاص یافت.

پیش از انقلاب هم انجمن شهردرست شده بود. اول برزن بود، بعد به انجمن شهر تبدیل شد. ولی آن زمان قدرت متمرکز بود، بخشی را هم جذب کرده بود که مشغول شوند. در حالی که شهردار کاری به انجمن شهر نداشت، مثلاً ولیان زیر بار کسی نمی‌رفت و به انجمن شهر اعتنایی نمی‌کرد.

پس از انقلاب و تصویب قانون اساسی، برای شوراها یک سری قوانین عادی هم نوشتند که در دو سه مرحله رقیق ترش کردند تا به زمان ما رسید. وقتی برای شورای شهر انتخاب شدیم قانونی دستمان دادند که آن را اجرا کنیم.

با توجه به همین سیر که نشان می‌دهد زمینه پذیرش و قدرت دادن به شورا وجود ندارد، راه اندازی شوراها به یکباره و در سطح گسترده آیا چپ‌روانه نبود؟

چپ‌روانه نسبت به چی؟ تندروی یا کندروی را باید با یک معیار و شاخصی سنجید. نسبت به آرمان‌های قانون اساسی؟ که ۲۰ سال پیش قول داده بودیم و تشکیل ندادیم؟ این که کندروی بود!

بله، می‌شود در یک مرحله کندروی باشد و در واکنش با آن تندروی شود.

می‌شود گفت تندروی هم بود، ولی ببینید ما در چه شرایطی به شورای شهر رفتیم:

۱- شهردارهای مناطق شهرداری دستگیر شده بودند. بعضی هنوز زندان

بودند، بعضی که بیرون بودند می‌گفتند چه بلایی سرشان آمده است. فضا طوری بود که مدیران شهرداری اصلاً هیچ سندی را امضا نمی‌کردند، می‌ترسیدند به آنها هم گیر بدهند. قوه مجریه ما شهرداری بود که آن هم تعطیل بود.

۲. شورای شهر اول، هم شورای شهرو مسئول امور شهر بود و هم مؤسس بود. کلی وظایف تأسیسی داشت؛ از آیین‌نامه داخلی تا سازماندهی و جا و مکان و تعریف مناسباتش با دیگر نهادها و بسیاری کارهای دیگر را باید انجام می‌داد. علاوه بر این کارهای جاری شهر هم بود.

۳. مادر شرایطی وارد شورای شهر شدیم که هنوز اعتبارنامه مان توسط هیأت نظارت تأیید نشده بود. ما انتخاب شده بودیم، قسم خورده بودیم ولی مرحوم موحدی ساوجی تا زنده بود صلاحیت مرا تأیید نکرد. وزارت کشور ما را تأیید می‌کرد ولی هیئت نظارت قبول نداشت. خود این داستانی دارد که شنیدنی است.

۴. با توجه به وضعیت بحرانی که با آن روبه‌رو بودیم، برای اداره امروز سبک مدیریت شهرداری با دو گرایش در درون شورا روبه‌رو بودیم. یک گرایش می‌گفت برای کنترل وضعیت بحرانی مدیر بحران می‌خواهیم که به سبک آمرانه اوضاع را جمع و جور کند و سامان بدهد. یک گرایش دیگر می‌گفت الان وقت دموکراسی است و باید سبک دموکراتیک را در مدیریت شهرداری در پیش گرفت. دو سبک پارلمانی و ریاستی مورد بحث بود. سبک پارلمانی مثل انگلیس که مثلاً بلر نخست وزیر توسط پارلمان یا شهردار توسط شورای شهر و نه با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود. سبک ریاستی مثل امریکا که رئیس جمهور و شهردار قدرت را مستقیم از مردم می‌گیرد.

● نظر خود شما چه بود؟

من می‌گفتم درست است که قانوناً سبک ما مطابق سبک انگلیس است و شهردار باید زیرمجموعه شورای شهر باشد، اما در آن حالت بحرانی من سبک ریاستی را برای سامان بخشی اوضاع کارا تر می‌دیدم.

● این بیشتر به نظر کارگزاران شبیه بود، در حالی که دوستان جبهه مشارکت نظر دیگری داشتند.

بله، ولی نظر من هم این بود. معتقد بودم باید مدیری قوی بیاید اوضاع بحرانی را سازمان دهد تا بعد ببینیم چه کنیم. حتی بعد هم می‌شود قانون را عوض کرد. الان هم که دنبال این هستند که قانون عوض شود. شهردار هم می‌شود از مردم رأی بگیرد. به هر حال این دو دیدگاه هم یکی از مشکلات آن زمان شورای شهر بود. هنوز هم این چالش حل نشده است.

یکی از تنش‌های شورای شهر

لندن - که جالب هم بود - دعوای

بین لندن و شهرک‌های

پیرامونش بود. آنها به من

گفتند که شما هم حتماً به این

دعوا می‌رسید، این مشکل

مهمی است که ما اکنون

درگیرش هستیم. که همین‌طور

هم شد



اصل تشکیل شوراها به لحاظ

قالب در کوتاه مدت قابل اجرا

بود. اما مظلوفش، یعنی نهاد

مدنی کارآمدی که بتواند کاری

انجام دهد، زمان می‌برد

یکی دیگر از مشکلات آن زمان این بود که خزانه شهرداری خالی بود. بودجه‌ای برای کارهای اجرایی نداشتیم. علاوه بر این در فترت بین دستگیری کرباسچی و آمدن شورای شهر و تعیین شهردار جدید، حالت سستی بر مدیریت شهرداری حاکم شده بود. عده‌ای از فرصت استفاده کرده و دنبال ساخت و ساز بی‌رویه افتادند. در اطراف تهران شهرک‌های زیادی ساخته شد. شهرک کاروان، مشیریه و غیره گسترش یافتند. اگر ۶ ماه دیگر طول می‌کشید تهران می‌شد برازیلیا و ریودوژانیرو با یک مرکزیت و هسته ۱۰ کیلومتری با یک هاله و پیرامون ۱۰۰ کیلومتری از حلبی آباد و حصیرآباد و... و خانه‌های نابسامان، مهاجرت به سمت

تهران سرعت گرفته بود. بدون مدیریت شهرداری تهران نمی‌توانستیم تهران را نگهداریم. باید شهرداری می‌گذاشتیم.

با توجه به همین مشکلات که قادر به حل همه آنها نبودیم آیا بهتر نبود تجربه شورا را از محدوده کوچکتر شروع می‌کردیم و بعد با جمع‌بندی تجارب حاصل شده این پروژه را در سطح کلان‌تر گسترش می‌دادیم؟

گسترش تدریجی به چه معنا؟ یعنی در یک منطقه کشور، آن را شروع می‌کردیم، بعد در

دیگر مناطق آن را اجرا می‌کردیم؟ یا این که در سراسر کشور شورا را تشکیل دهیم، اما شورایی با توان کم، که به تدریج این شوراها از اختیارات و قدرت بیشتری برخوردار می‌شدند. ابتدا قدرت دست شهردار بود و به تدریج که شوراها جا می‌افتادند قدرت کسب می‌کردند و قانون اختیارات بیشتری به آن می‌داد. یعنی از شورای کم توان به سمت شورای پر قدرت می‌رفتیم. بنابراین، حرکت تدریجی معنی دیگری هم می‌تواند

داشته باشد؛ این که اول شورای شهر تشکیل شود بعد به تدریج شوراها را پایین دستی و بالادستی آن تشکیل شود، قانون می‌گوید شورا باید از محله شروع شود و بعد شورای شهر و سپس شورای عالی استان باشد. در این حالت نهاد وسطی یعنی شورای شهر ابتدا تشکیل می‌شود و به تدریج که جا می‌افتد نهادهای پایین دستی و بالادستی را شکل می‌دهد. این هم حالت سوم حرکت تدریجی است. فکر می‌کنم همین حالت سوم اتفاق افتاد.

ولی باشکلی که شوراها شروع شد، توقعات بسیاری بین مردم نسبت به شورا ایجاد شد. برخی فکر می‌کردند شورا می‌آید یک

تحول شگرفی را در مسائل شهری ایجاد می‌کند. ترکیب افرادی هم که در شورا شرکت کردند این انتظارات را دامن زد. از سوی دیگر مخالفان را هم دچار توهم کرد که گویی کار خیلی بزرگی می‌خواهند بکنند، لذا فشارشان را شدیداً روی شورای تهران متمرکز کردند.

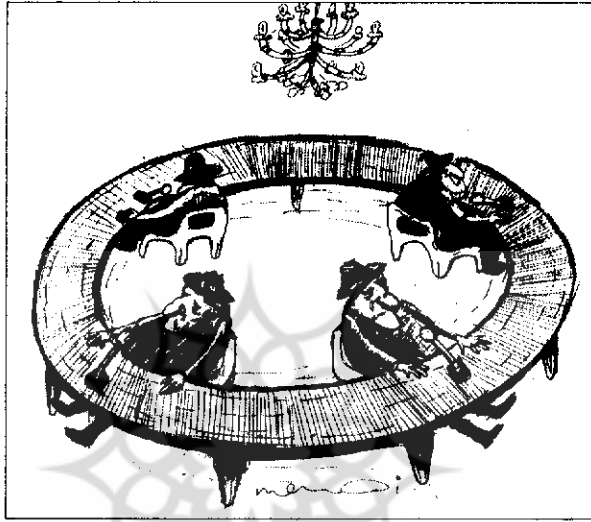
پیش از این که شورای شهر شروع به کار کند، فشار روی شهرداری شروع شده بود.

فشار روی کل اصلاحات بود.

اولین ضربه‌ای که اصلاحات خورد، دادگاه کرباسچی بود. گربه را آنجا کشتند. چه کسی باید جایش را می‌گرفت؟ مدیر شهرداری به

پشتگر می‌چه کسی بود؟ اگر غیر از ترکیب ما به شورا می‌رفت، شما فکر می‌کنید کاری انجام می‌شد؟ بعدش هم آن‌طور که باید نشد.

به هر حال برنامه‌های روزمره انجام شد. مترو راه‌اندازی شد. جمع‌آوری زباله انجام شد. جلوی ساخت و سازها گرفته شد. بودجه شهرداری به جریان افتاد. این کارها شد، اگر ما نبودیم این کارها هم محال بود انجام بشود. آیا لازم بود که این تعداد از سران اینجا جمع شوند؟



آقای نوری که از شورا رفت.

چرا از اول محاسبه نشد که کجا باشند بهتر است، با توجه به این که رفتن ایشان تاثیر منفی روی شورا داشت.

گفتند مدتی در شورا باشند تا آنجا دلگرمی ایجاد شود و کارهای شهرداری راه بیفتد، مدیر شهرداری معلوم شود. من هم که ترور شدم و کار من تمام شد.

پرشم من همین جاست، فکر نمی‌کنید که این فشارها و ضربه‌ها واکنش در برابر به میدان آوردن این حجم کادرهای اصلی بود؟ شورای شهر وزن سیاسی اش خیلی زیاد شد.

شهرداری هم ضربه سنگینی خورده بود. چنین ضربه‌ای را هیچ‌جایی کسی نخورده بود.

ولی شاید حضور یکی از شماها کافی بود که این مسئله را حل کند.

نه، کافی نبود؛ عطریان فر خودش متهم بود من خودم متهم بودم. باید همگی دست به دست

هم می‌دادیم. ما روی این شهردارها کار کردیم. دلگرمی به اینها دادیم. برای هر کدام بلائی سرمان

آمد. راه بسته بود، شیب زیاد بود ولی با ظرفیت کامل نرفتیم. شوراییاری را کم‌کم شروع کردیم. هنوز هم دعوا دارند.

من نمی‌گویم اشتباه نداشتیم، تاکتیکی ما اشتباهاتی کرده‌ایم ولی استراتژی اشتباه نبود

در جامعه ما سابقه کار شورایی به شکل‌های خاصی وجود داشت.

در دوره قاجار و حتی پیش از آن

- از زمان صفویه - ما در روستاها نوعی تعاونی محلی داشتیم.

اهل محل جمع می‌شدند برای حل مسئله آب

کرباسچی می‌کردند. از سوی دیگر خاتمی به مردم قول داده بود که قانون اساسی را اجرا کند، این هم بود.

قانون اساسی اصول دیگری هم داشت. در ثانی، اجرا باید تدریجی باشد. اجرای قانون اساسی یک کار دفعی نیست. مهم این است که وقتی اجرا می‌شود در بستر کمال، رشد و توسعه بیفتد. ولی اگر در زمان نامناسب و به شیوه نامناسب این اصول را اجرا کنیم ممکن است جواب بگیریم یا جواب عکس بگیریم.

حضرت علی (ع) می‌گوید کسی که میوه را در غیر وقتش بچیند، میوه مال غیر می‌شود.

در مورد شوراها این قانونمندی رعایت شد یا نه؟

نشد. ولی مردم مطالباتشان بالا بود. نه فقط شوراها، در مورد قتل‌های زنجیره‌ای هم شاید بگویند خاتمی نباید این جور می‌کرد.

مطالبات را خود اصلاح طلب‌ها دامن نمی‌زدند؟

یعنی من هم نباید روزنامه راه می‌انداختم.

روزنامه که اشکال ندارد، مهم آهنگ کار است.

شیش تند بود؟

می‌شود روی آن بحث کرد، ولی بحث ما در مورد شوراهاست. هرکسی بگوید شیب تند یا کند بوده، باید بگوید نسبت به چی؟

نسبت به زمینه‌های لازم برای حرکت.

مردم می‌گویند بیست میلیون به خاتمی رأی دادیم. ما به برنامه تو رأی دادیم. برنامه‌ات این است که اصول معطل مانده را اجرا کنی چرا اجرا نمی‌کنی؟

یعنی شما می‌گویید روش کار طبیعی و درست بود؟

این خواست مردم بود و بیست میلیون رأی داده بودند. برنامه خاتمی هم بود، مردم به برنامه او رأی داده بودند. من نمی‌گویم اشتباه نداشته‌ایم، ما اشتباهات تاکتیکی کرده‌ایم ولی استراتژی اشتباه نبود.

اما در باره خواست مردم واقعیت این است که به نظر می‌رسد میان مطالبات مردم و توان جریان اصلاحات هماهنگی وجود نداشت. این ناهماهنگی را دوجور می‌شد حل کرد، یکی این که توان را بالا برد، دیگر این که مطالبات را معقول کرد. در این زمینه شورای شهر چه کرد؟ مثلاً قضیه ۱۸ تیر یک مسئله ملی و مربوط به دولت بود. خیلی در اختیار شورای شهر نبود. ولی انتظار دانشجویان این بود که شورای شهر مسئله را حل کند.

۱۸ تیر همه به کوی دانشگاه رفتیم تا ببینیم چقدر خسارت دیده است. به شهرداری گفتیم آنجا را برای مهرماه بسازد. شورای شهر بحثش این بود که شهر ناامن شده و باید امنیت شهروندان را تأمین کرد. وقتی هواپیما به

یک نکته دیگر در ترکیب شورا بود که هماهنگ کردن این همه ظرفیت‌های بالا بسیار مشکل بود. با توجه به این که در گذشته تجربه چنین کاری را نداشتیم. که تیپ‌های مختلف بنشینند و در یک کار مشخص و اجرایی با هم به تفاهم برسند.

بله همه کارها در ایران این طوری است. لازمه دموکراسی همین است. مگر شورای شهر جدید داخلشان دعوا نیست؟ آنجا هم تا زمانی که همه مان بودیم، آقایان نوری، عطریان‌فر، خانم وسمقی و من و بعضی‌ها که روحیه کار جمعی بیشتری دارند؛ شورا بی‌لنگر نبود و تعادل داشت. شورا از درون گروه‌های دوم خرداد در آمده بود که مدت‌ها با همدیگر کار کرده بودند.

تش‌هایی که بعدها پیش آمد چه؟

شاید آقای نوری مهم بوده که رفت. من چقدر مهم بودم نمی‌دانم. جای ما، دوسه نفر آمدند که آدم‌های خوبی بودند. اختلاف بر سر سبک مدیریت بود. سر این که آیا قدرت دست شورا باشد و شهردار عامل شورا باشد، یا نه؛ یکی می‌گوید من عامل شورا نمی‌شوم، خودم برای شهرداری تهران ایده دارم. ملک مدنی این طوری بود. حتی الویری هم حاضر نبود عامل شورا بشود. می‌گفت من عامل نمی‌شوم، قانون هر چه گفته همان را عمل می‌کنم. شورا مثل نظام پارلمانی است. دعوی آن دو دیدگاه هنوز هم پابرجاست. انگلیس تا زمانی که من در شورا بودم به همان سبک ما بود، بعد عوض شد و انتخاب شهرداری لندن با رأی مستقیم شد. البته باز هم شهرهای کوچک پارلمانی است.

این اختلاف دیدگاه‌ها پیش از تشکیل شورا حل‌نشده نبود؟

قانون باید این اختلاف دیدگاه‌ها را حل می‌کرد، که نکرد.

قانون که دوران پیش از اصلاحات تدوین شده بود، در دوران اصلاحات که فضا کاملاً عوض شده بود، آن را می‌خواستید اجرا کنید.

چه کار می‌کردیم؟ شهرداری معطل مانده بود.

می‌توانستید انتخابات شوراها را عقب بیندازید. قانون جدید تصویب کنید بعد شوراها را تشکیل دهید. شهردار هم همچون گذشته انتخاب می‌شد.

نه! با این شهردار هم دعوا می‌شد. شورا بهتر بود. مجبور می‌شدند با ما برخورد کنند. من روزنامه داشتم، عطریان‌فر روزنامه داشت، نوری روزنامه داشت، خانم کدیور روزنامه داشت، ما حزب داشتیم، اگر می‌خواستند برخورد کنند با جمع‌کنیری روبه‌رو می‌شدند. کارشان سخت بود، ولی با آدمی مثل ملک مدنی راحت برخورد می‌شد. مثل

اختلاف بر سر سبک مدیریت بود. سر این که آیا قدرت دست شورا باشد و شهردار عامل شورا باشد، یا نه؛ یکی می‌گوید من عامل شورا نمی‌شوم، خودم برای شهرداری تهران ایده دارم

ما در شرایطی وارد شورای شهر شدیم که هنوز اعتبارنامه‌مان توسط هیأت نظارت تأیید نشده بود. ما انتخاب شده بودیم، قسم خورده بودیم ولی مرحوم موحدی ساوجی تا زنده بود صلاحیت مرا تأیید نکرد. وزارت کشور ما را تأیید می‌کرد ولی هیئت نظارت قبول نداشت

ادبیات و فرهنگ ۱۳۸۵

برج‌های دوقلو خورد، مگر شهرداری نیویورک وارد صحنه نشد. شورای شهر وارد صحنه نشد. طبیعی بود ما هم وارد شویم.

منظور من این است که مطالباتی که از شورای شهر بود، پیش از اختیارات و توانش بود. با این مطالبات می‌خواستید چه کار کنید؟ حل نکردن این تضاد باعث شد مردم سرخورده شدند، در شورای دوم کنار نشستند.

نه، آن دلسردی به خاطر شورای شهر نبود، به خاطر کل اصلاحات بود.

کل اصلاحات هم دچار چنین تضادی بود؟
بله

چرا به مردم توضیح نمی‌دادید تا مطالبات را معقول کنید؟ معقول کردن مطالبات سخت است. وقتی به دانشجو بگویم کوتاه بیاید، بعضی می‌گویند تو آمده‌ای ما را استحاله کنی، تو عامل هستی. خون ما پایمال می‌شود. سر قصه رفرا ندوم چقدر به من بد گفتند، چقدر نامه علیه من نوشتند. هرچه خواستند به من گفتند.

همین اطلاع رسانی در مورد شورای شهر نشد.
چه باید می‌گفتم؟

شورای شهر اول خیلی کارها انجام داد. تدوین برنامه شهری، سازماندهی مجدد شهرداری، تنظیم بودجه، شورایاری‌ها و غیره ولی برای مردم بازگو نکردند که ما چه کار کردیم. لذا خیلی از مردم می‌گفتند اینها کاری نکرده‌اند. دعوی آخر هم که آگراندیسمان شد و در ذهن مردم بیشتر جا افتاد.

مایک مشکل دیگر هم از اول داشته‌ایم. البته وضع مان بد نبود، رسانه داشتیم، روزنامه داشتیم. ما خودمان در روزنامه صبح امروز به شورای شهر پرداختیم. بعد نظرسنجی کردیم، دیدیم مردم نمی‌خوانند. یکی از کم‌خواننده‌ترین مطالب همان بخش شورا بود.

چرا؟

دنبال مطالب قتل‌های زنجیره‌ای بودند. الان شما خودتان اخبار شورا را می‌خوانید؟

نه

در همین مجله چشم‌انداز ایران سلسله مصاحبه‌های شورای شهر تهران را نظرسنجی کرده‌اید، ببینید چه کسانی خواننده‌اند؟ در عوض گفت و گوهای سی‌خرداد را چقدر می‌خوانند؟

نظرسنجی نه.

شاید ده برابر بخوانند.

درست است، چون جامعه ما بیشتر سیاست‌زده است تا مدنی.

ما هم مدتی این مطالب را نوشتیم، بعد

دیدیم مردم نخواندند، دیگر نزدیم. همشهری از اول چاپ کرد، چون کارش همین بود.

نکته دیگری درباره شورای شهر اول تهران ندارید؟
قصه رد صلاحیت‌ها چه شد؟

من از ۹ اردیبهشت تا ۲۹ اسفند کار کردم، بعدش دیگر در حالت کما بودم. بعد از این که از امریکا برگشتم گاهی مرا برای خالی نبودن عریضه به جلسه شورا می‌بردند که یک حضور ظاهری داشتم.

اما قصه مرحوم ساوجی هم از بخش‌های جالب شورا است. در موقع انتخابات شورا گفتند باید افراد التزام قلبی به ولایت فقیه داشته باشند. افراد که ثبت نام کردند، همه را قبول کردند، مگر پنج یا شش نفر. من و آقایان نوری و عطریان‌فر و اصغرزاده و خانم کدیور را رد کردند، به این دلیل که التزام قلبی نداریم. در حالی که بحث التزام عملی بود، تشخیص التزام قلبی کار مشکلی بود.

جالب است، دختر خانمی بیست‌ساله از خارج آمده بود. مثل این که درس رقص باله خوانده بود. او را قبول کرده بودند. گفتم چون این خانم التزام دارد، قبولش کردید؟ اصلاً بلد است بنویسد ولایت فقیه؟

گفتند روی کاغذ بنویسد که التزام داریم. بعد آقای موسوی لاری واسطه شد که بیاید دفتر من متنی را دسته جمعی امضا کنید که التزام عملی به ولایت فقیه داریم. من برای سمینار به مالزی رفته بودم. عطریان‌فر به جای من با ذکر "از طرف" امضا کرد. گفتند

مگر اداره است، خودش باید امضا کند، قبول نیست. من دوباره رد شدم. مصطفی تاج‌زاده سیر این ماجرا را کتاب کرده است. موسوی لاری به من گفت فردا بنویس. گفتم "لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسوکم" (مائده: ۱۰۱) نوشتم من التزام عملی به اصل ولایت فقیه، همان گونه که در قانون اساسی آمده است دارم. یک جمله هم بعدش نوشتم. باز هم مراد کردند. گفته بودند این جمله را برای چه نوشتی، باید حذف کنی.

همه خبرنگارها گفتند این جمله چه بوده؟ گفتم نمی‌گویم. به هر حال آن مرحوم مراد کرد. صبح اول وقت هم در حوزه‌ها اسم مرا خط زدند. در عین حال بعد از آقای نوری نفر دوم شدم. مرحوم موحدی ساوجی خدا رحمتش کند. تا زنده بود می‌گفت تو ردی و صندلی شورا را غصب کرده‌ای.

یکی دیگر از مشکلات آن زمان این بود که خزانه شهرداری خالی بود. بودجه‌ای برای کارهای اجرایی نداشتیم. علاوه بر این در فترت بین دستگیری کرباسچی و آمدن شورای شهر و تعیین شهردار جدید، حالت سستی بر مدیریت شهرداری حاکم شده بود

راه‌اندازی شوراها در سال ۱۳۷۷، نسبت به آرمان‌های قانون اساسی که ۲۰ سال پیش قول داده بودیم و تشکیل ندادیم، کندروی بود، اما از منظری دیگر می‌شود گفت تندروی بود